

انقلاب‌های غیر مسلح و واکنش‌ها به تغییرات سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا

نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15601986.1399.27.1.5.7

رضا التیامی نیا*

حمید درج*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲

چکیده

هدف این نوشتار بررسی و فهم واکنش‌ها به انقلاب‌های غیرمسلح و مسالمت‌آمیز در خاورمیانه و شمال آفریقا است. برای نیل به این هدف، از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. تأثیرات سرایتی بیداری اسلامی که ظرف مدت کوتاهی سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا را در بر گرفت، این منطقه ژئواستراتژیک را در معرض تحولات عظیمی قرار داده است که بی شک متضمن استقرار نظامی نوین در آینده خواهد بود. در این راستا کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با هدف حفظ معادلات و نظم سیاسی موجود در خاورمیانه و شمال آفریقا و جلوگیری از تشکیل نظام سیاسی مبتنی بر مردم‌سالاری دینی در این منطقه در جهت به شکست کشاندن و ناکامی انقلاب‌های غیرمسلح در خاورمیانه و شمال آفریقا گام بر می‌دارند. از این رو، پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این سوال است که با وقوع انقلاب‌های غیرمسلح در خاورمیانه و شمال آفریقا، پاسخ‌ها و واکنش‌ها به این تحولات چگونه بوده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد با توجه به اهمیت راهبردی خاورمیانه و شمال آفریقا در سیاست خارجی و امنیتی کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی مخالف نظم نوین به‌خصوص عربستان و آمریکا، این کشورها در اتحادی استراتژیک و با اتخاذ استراتژی مقاومت سعی دارند تحولات سیاسی و امنیتی این منطقه را در راستای منافع و سیاست‌های منطقه‌ای خود مدیریت نمایند و از وقوع تحولات بنیادین و دموکراسی‌خواهانه در ساختار سیاسی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به نفع محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران ممانعت ورزند.

واژگان کلیدی: انقلاب‌های غیرمسلح، خاورمیانه، شمال آفریقا، تغییرات سیاسی، مردم سالاری.

*Hamid.dorj@gmail.com

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، ایران

۱۳۵ eltyam81@yahoo.com

** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج، ایران.

مقدمه

با وقوع جنبش‌ها و انقلاب‌های مردمی که از اوایل سال ۲۰۱۱ میلادی در منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه عربی علیه حاکمان مستبد به وقوع پیوست؛ مردم به منظور اعلام نارضایتی خود و نیل به اهداف و آرمان‌هایشان به خیابان‌ها آمدند و اسباب ایجاد تغییراتی در منطقه خاورمیانه را فراهم ساختند. این قیام‌ها ناشی از مولفه‌های متعدد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی-اقتصادی بر اساس تأثیر متقابل بر یکدیگر در قالب یک امر فرایندی به‌شمار می‌آید که در خلق این جنبش‌ها و انقلاب‌ها دخیل بوده‌اند. در این میان، می‌توان به مولفه‌هایی نظیر نارضایتی از وضع فرهنگی حاکم، تعارض قومی و قبیله‌ای، نظام امنیتی و پلیسی حاکم، بی‌اعتمادی به نظام‌های حکومتی، حاکمیت‌های استبدادی و ساختار ناکارآمد اقتصادی در این کشورها اشاره نمود که هرکدام به‌نوبه خود در شکل‌گیری این تحولات نقش داشته‌اند. تبدیل و تغییر قیام‌های مسالمت‌آمیز به محیط‌های سرشار از جنگ داخلی خشن در سوریه، یمن و لیبی خط فرقه‌گرایی و قطبی‌سازی قومی را تشدید کرده است. جنبش‌ها و انقلاب‌های ناتمام نظیر جنبش مردمی در بحرین علی‌رغم حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از مقامات آل‌خلیفه در منامه، موجب افزایش شکاف میان مردم جامعه و حکومت شده و هر روز بر دامنه این شکاف‌ها و اختلافات افزوده می‌شود. حتی در رژیم‌هایی که سقوط کرده‌اند؛ نظیر تونس و مصر، ممکن است انقلابیون صبر خود را با مشاهده عدم قطعیت‌ها و این مصالحه‌گری‌های کنونی پیرامون حیات سیاسی دموکراتیک از دست دهند و احتمال اعتراضات با مطالبات فراگیر آغاز شود؛ چون زمینه‌های بی‌قراری در جامعه و عدم وجود تغییرات بنیادین در ساختارها و نهادهای کنونی این کشورها و دخالت خارجی در تصمیم‌گیری‌ها در این کشورها همچنان وجود دارد و گفتمان‌های حاکم نتوانسته‌اند به تصور اجتماعی مردم تبدیل شوند و هژمونی خود را از طریق تولید اندیشه و اقناع در جهان عرب تثبیت کنند. مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که با وقوع انقلاب‌های غیرمسلح در خاورمیانه و شمال آفریقا، پاسخ‌ها و واکنش‌ها به این تحولات چگونه بوده است؟ این مقاله با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای و

اینترنتی و با تکیه بر مبانی نظری «چرایی ظهور انقلاب‌ها و جنبش‌ها» از جک گلدستون^۱ و جان فوران^۲، به بررسی موضوع پژوهش پرداخته است. روش مورد استفاده در این تحقیق، توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

پیشینه پژوهش

راجع به پیدایش جنبش‌های مردمی در کشورهای شمال آفریقا و غرب آسیا، تاکنون کتاب‌ها و مقالات گوناگونی به رشته تحریر درآمده که در ادامه به برخی از مهمترین این پژوهش‌ها پرداخته می‌شود.

سید امیر نیاکوئی (۱۳۹۰)، در کتاب خود با عنوان «کالبد شکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب»، به ماهیت و مدل تحولات اخیر در جهان عرب می‌پردازد و ریشه‌ها و بسترهای شکل‌گیری اعتراضات در این کشورها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. نویسنده در ادامه به ابعاد خارجی تحولات و واکنش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قبال تحولات کشورهای تونس، مصر، بحرین، لیبی، سوریه و یمن پرداخته است و در این راستا با انجام مقایسه تطبیقی، چالش‌ها و پیامدهای مختلف اعتراضات سیاسی در این کشورها را بررسی و واکاوی می‌نماید.

امیر عظیمی دولت‌آبادی (۱۳۹۴)، در مقاله‌ای تحت عنوان «دلالات‌های نظری وقایع انقلابی در کشورهای عربی برای تئوری‌پردازی انقلاب‌ها (با تاکید بر تئوری‌های نسل چهارم و انقلاب اسلامی ایران)» سعی می‌کند تا با مقایسه چهار کشور تونس، مصر، لیبی و یمن (به‌عنوان موردهای انقلابی) با دو کشور الجزایر و مراکش (به‌عنوان موردهای غیر انقلابی)، دلالت‌ها و استنباط‌های نظری مشخصی در مورد اعتبار سازه‌های مهم تئوری‌های انقلاب، نحوه حضور این سازه‌ها در انقلاب‌های عربی، اعتبار تجربی دیدگاه‌های نظری موجود در خصوص تبیین انقلاب

1. Jack Goldstone.

2. John Erupts.

ارایه نماید و نکاتی، هرچند محدود، برای تئوری‌پردازی در باب انقلاب‌های عربی عرضه نماید. عباس مصلی‌نژاد (۱۳۹۳)، در پژوهش خود تحت عنوان «تسری رقابت‌های ژئوپلیتیکی به تضادهای هویتی در خاورمیانه»، به عوامل پیدایش و شکل‌گیری بحران سیاسی در کشورهای شمال آفریقا و غرب آسیا پرداخته است و بحران‌های موجود در این کشورها را در چارچوب نظریه «هویت و قطبیت» مورد بحث و بررسی قرار داده و در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که بحران و منازعات داخلی در کشورهای منطقه، زمینه رویارویی ژئوپلیتیکی بازیگران منطقه‌ای در چارچوب جنگ‌های نیابتی و نشانه‌هایی از جنگ‌های کم‌شدت را فراهم می‌سازد.

محمدجواد هراتی و علی ازرمی (۱۳۹۶)، در مقاله «تبیین جنبش‌های عربی بر مبنای مدل حکمرانی خوب»، به بررسی علل شکل‌گیری و وقوع انقلاب‌ها در کشورهای عربی منطقه از منظر رویکرد سازمان‌های بین‌المللی و همچنین مدل «حکمرانی خوب» پرداخته‌اند. نویسندگان در ادامه، سه عامل بحران اقتصادی، انسداد سیاسی و بحران مشروعیت و مقبولیت حکومت‌های عرب و نیز رسانه‌های دیجیتالی را در شکل‌گیری تحولات اخیر کشورهای عربی دخیل می‌دانند. دانیل کافمن^۱ (۲۰۱۱)، در پژوهش خود با عنوان «حکومت و گذار در جهان عرب: بازتاب‌ها، تجربیات و پیامدها برای جامعه جهانی»، به بررسی گذارهای سیاسی در جهان عرب در سال ۲۰۱۱ میلادی پرداخته و نتیجه گرفته که کشورهای مصر و تونس هر دو با تجربه تغییر ناگهانی رژیم روبه‌رو بوده و تا حد زیادی از درگیری‌های داخلی طولانی‌مدت به دور بودند. تغییر رژیم و رد نظم سیاسی استبداد قدیمی به‌تنهایی ضامن اصلی بهبود حکمرانی خوب در آینده نزدیک نخواهد بود. جک گلدستون (۲۰۱۱)، در پژوهشی با عنوان «فهم انقلاب ۲۰۱۱: شکنندگی و بهبودپذیری دیکتاتورهای خاورمیانه»، به علل پیدایش انقلاب‌های عربی پرداخته و شرایط موفقیت این انقلاب‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. از نگاه گلدستون، انقلاب‌های ۲۰۱۱، در پی سرنگون کردن حکومت‌های سلطنتی سنتی بوده و به جنگ با دیکتاتوری پادشاهی برخاسته‌اند. وی چهار

1. Daniel Kaufmann.

مولفه اصلی را به‌عنوان مهمترین علل وقوع انقلاب در خاورمیانه عربی نام می‌برد. نخست، فساد حکومت‌ها و تمرکز ثروت در دست خاندان حاکم؛ دوم، فقر گسترده مردم در کنار ثروت انبوه حکام؛ سوم، نرخ بالای بیکاری و در نهایت، عدم حمایت نیروهای نظامی از حکومت. در این راستا می‌توان گفت اگرچه راجع به تحولات و انقلاب‌های مردمی در کشورهای منطقه شمال آفریقا و غرب آسیا مقالات و تحقیقات فراوانی انجام شده است؛ ولی در این نوشتار، سعی شده است تا دیدگاه‌های متفاوت‌تری نسبت به پژوهش‌های انجام گرفته ارایه شود. نوآوری و تازگی تحقیق حاضر در این است که دلایل ناکامی و شکست این انقلاب‌ها در فرایند گذار به دموکراسی را در چارچوب رویکرد نظری «چرایی ظهور انقلاب‌ها و جنبش‌ها» از جک گلدستون^۱ و جان فوران^۲، مورد تحلیل و واکاوی قرار می‌دهد.

چارچوب نظری پژوهش

یکی از مباحث پر اهمیت در حوزه علوم سیاسی، چرایی شکل‌گیری و موفقیت انقلاب‌ها است. مطالعه علمی و تطبیقی در مورد انقلاب‌ها، به‌طور جدی پس از انقلاب (۱۹۲۱-۱۹۱۷) روسیه آغاز گردید (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۶۳). از آن زمان، نظریه‌های انقلاب چهار نسل متفاوت را تجربه کرده‌اند. در نسل اول، نویسندگان بر آن بودند که الگوهای مشترک وقایع را در انقلاب‌های بزرگ شناسایی کنند. متفکران نسل دوم تلاش کردند تا از نظریات عمومی برای تبیین انقلاب‌ها، کودتاها و خشونت‌های سیاسی استفاده کنند. در نسل سوم، پژوهش‌گران توجه خود را از نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی به مطالعات تاریخی و تطبیقی در مورد ساختار انواع دولت‌ها و روابط کشاورزی معطوف و استدلال کردند که دولت‌ها ساختارهای متفاوتی دارند. متفکران نسل چهارم، نیز بر عواملی چون کارگزاری و ایدئولوژی و سیر انقلاب‌ها پرداخته و بر ریشه‌ها، فرایندها و نتایج

1. Jack Goldstone.

2. John Erupts.

انقلاب‌ها تمرکز کرده‌اند (گلدستون، ۱۳۸۵: ۲۹-۱۵). در این میان، یکی از مباحث پر اهمیتی که بسیاری از متفکران نسل سوم و چهارم به آن پرداخته‌اند، این پرسش است که چرا برخی انقلاب‌ها با موفقیت همراه می‌شوند و برخی با ناکامی؟ جان فوران در مطالعه مفصلی که در این رابطه انجام داده است، موفقیت یا عدم موفقیت انقلاب‌های مختلف را با توجه به ترکیب عوامل زیر تبیین کرده است: (۱) توسعه وابسته؛ (۲) حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص؛ (۳) شکل‌گیری و تبلور فرهنگ‌های مقاومت و بحران انقلابی همراه با آن؛ (۴) رکود اقتصادی؛ (۵) ارتباط باز با نظام جهانی (یعنی امکان نفوذ خارجی). توسعه وابسته و حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص باعث نارضایتی‌های گوناگون در بخش‌های مختلف جامعه و اتحاد گسترده طبقات علیه دولت می‌شود. فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت نیز باعث تحقق جنبه آرمانی دخالت کارگزاری‌های انسانی می‌شود. درنهایت، رکود اقتصادی نیز موجب تندتر شدن نارضایتی‌ها و ارتباط باز با نظام جهانی و باعث نفوذ قدرت‌های خارجی می‌شود (فوران، ۱۳۸۲: ۳۰۲-۳۰۰).

جک گلدستون نیز در نگاهی کلان‌تر در رابطه با چرایی پیروزی برخی انقلاب‌ها و ناکامی برخی دیگر می‌گوید: «برای این که یک انقلاب با موفقیت همراه شود، مجموعه‌ای از عوامل باید در کنار هم قرار گیرند نخست، حکومت باید تا حد غیرقابل جبرانی ناعادلانه و نالایق تصور شود؛ طوری که مردم آن را عمیقاً تهدیدی برای آینده کشور تلقی کنند. دوم، نخبگان (به‌ویژه در عرصه‌های نظامی) باید از حکومت بیگانه شده و حاضر به دفاع از آن نباشند. سوم، گروه‌های فراگیری از مردم، شامل گروه‌های قومی و مذهبی و طبقات اقتصادی-اجتماعی مختلف در مقابل حکومت بسیج شوند و چهارم، قدرت‌های بین‌المللی باید از حکومت دست‌خوش بحران دفاع نکنند و یا آن دولت را از بکارگیری حداکثر قدرتش برای دفاع از خود باز دارند (Goldstone, 2003: 123). زمانی که رژیم‌های استبدادی و تمامیت‌خواه، متحدان دموکراتیک آن و اپوزیسیون، همه از لفظ و شعارهای لیبرال استفاده می‌کنند، ما می‌توانیم بگوییم قفس آهنین لیبرالیسم ایجاد شده است. در بستر یا زمینه همگرایی گفتمانی، مقاومت مدنی غیرخوشونت‌آمیز بر علیه

دولت به راهبرد موثر جنبش تبدیل می‌شود. اعتراض‌های غیرمسلح بیانگر یک چالش حیاتی برای رژیم‌های منطقه است، خصوصا اگر جنبش‌های اعتراضی منطقه موفق شوند؛ پیش از آنکه مخاطبان غربی از طریق روزنامه‌ها، تلویزیون و وبسایت‌های جهانی وارد عمل شوند. از آنجا که هر تلاشی در انقلاب‌های غیر مسلح می‌تواند بر مبنای بخش‌های ۱۹ و ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر تعریف شود؛ رژیم‌های دموکراتیک‌نما نمی‌توانند اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم را بدون تخریب چهره لیبرالی که بر مبنای آن مشروعیت بین‌المللی خود را بنا کرده و حمایت نخبگان داخلی خود را مدیون آن می‌باشند، سرکوب نماید. بخش‌های ۱۹ و ۲۰ این اعلامیه بر رعایت حق آزادی عقیده و بیان، حق آزادی، تجمعات مسالمت‌آمیز و تشکیل انجمن تاکید می‌کند. رژیم‌های مستبد و دموکراتیک‌نما وقتی در قفس آهنین لیبرالیسم (تامین آزادی‌ها و عدالت) گرفتار شوند، فلج می‌شوند یا دچار تردید و تزلزل شده و دهه‌هاست که به‌وسیله انقلاب‌های غیرمسلحی که خواهان همان حقوقی هستند که رژیم‌های استبدادی و دموکراتیک‌نما ادعا می‌کنند، ترویج می‌شوند و از آنها محافظت می‌کنند و نهایتا در منطقه حذف می‌شوند (Ritter, 2015: 20).

در این راستا باید گفت، اگرچه انقلاب‌های مسالمت‌آمیز و غیرمسلح مردمی که خود ریشه در مولفه‌های متعدد اقتصادی- اجتماعی و سیاسی این جوامع داشت، با هدف‌گذار از اقتدارگرایی به شکل مردم‌سالارانه‌ای از حکومت در خاورمیانه و شمال آفریقا صورت گرفت؛ اما بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مخالف نظم و ساختار نوین به‌ویژه عربستان و آمریکا، در راستای حفظ و تامین اهداف و منافع منطقه‌ای خود و با هدف ممانعت از تشکیل نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی و حاکم نشدن الگوی نظم شیعی بر معادلات منطقه در صددند با تاثیرگذاری بر این جنبش‌ها، زمینه ناکامی و شکست آنها را فراهم کنند.

انقلاب‌های تونس و مصر

تونس طلایه‌دار انقلاب‌های عربی است. پس از اینکه این کشور به جهان عرب ثابت کرد

که حذف رژیم‌های خودکامه از قدرت، تنها از طریق بسیج توده‌های مردمی امکان‌پذیر است، اعراب جرات کردند و اعتراضات مردمی سایر کشورهای عربی را نیز فرا گرفت. اندازه کوچک این کشور، طبقه متوسط تحصیل کرده، سطوح پایین نابرابری اجتماعی، تجانس قومی و مذهبی، ارتش کوچک، سنت احترام به قانون سیاسی و فرهنگ سیاسی بسیار سکولار این کشور از جمله دلایلی است که برای شکل‌گیری گذار دموکراتیک در تونس به آنها اشاره می‌شود. عوامل مختلفی را برای فهم این فرایند (شورش‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در تونس) باید در نظر گرفت؛ منازعه برای مصالحه یکی از این عوامل می‌باشد؛ چراکه ناگهان صحنه‌ای سیاسی در کشور شکل گرفت که همچنان افراد به دنبال پیدا کردن نقش شایسته خود و همچنین این موضوع بودند که لایه‌های مختلف دولت چگونه در وضعیت جدید کار می‌کند (Achy, 2011: 18- 21). دو عامل حکومت سرکوب‌گر و رکود اقتصادی از جمله عواملی هستند که جان فوران در تبیین انقلاب‌های جهان سوم به آنها اشاره می‌کند. در این راستا عدم پاسخگویی دولت و موضع سخت بر علیه تظاهرات کنندگان منجر به رویدادهای مهم در تونس شد. زین‌العابدین بن علی، رئیس‌جمهور سابق تونس، سال‌ها مردم تونس را با سیاست‌های اقتدارطلبانه نظیر سرکوب و تکفیر مخالفین و انکار آزادی‌های مذهبی آنها را از عزت و کرامت‌شان محروم ساخت و از شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی و سیاسی مستقل و حاکم شدن نظام مردم‌سالاری بر ساختار سیاسی تونس ممانعت ورزید که این امر خود زمینه تداوم و استقرار نظام استبدادی و تضعیف دموکراسی را در این کشور فراهم کرد (Tatari, 2011: 10). توجه به این نکته ضروری است که راشد الغنوشی، رهبر اسلام‌گرایان تونس، معتقد است: «دموکراسی در اسلام باید در چارچوب اصول خاصی عمل نماید. به اعتقاد وی، اگرچه دموکراسی نظامی آرمانی نیست؛ ولی بهترین الگوی موجود برای مقابله با ام‌الفساد استبداد است که می‌توان آن را ارتقا بخشید. به تعبیر دیگر، بی‌ضررترین الگوی سیاسی، دموکراسی است. جریان‌های اسلام‌گرا باید هوشیار باشند و از تکفیر دموکراسی و شرایطی که خود قربانی فقدان دموکراسی هستند، بپرهیزند؛ وانگهی این کار، آب به آسیاب دیکتاتورها می‌ریزد که

سلطه‌شان بر جامعه ما پایدار و بادوام بوده است.» (میرعلی، ۱۳۹۷: ۱۵۵). همچنین رکود مداوم سیاست‌های اقتصادی منجر به بیکاری شدید در تونس شد. به‌نظر فوران، مشکلات اقتصادی ممکن است ناشی از آن باشند که توسعه وابسته معمولاً نیروهای تورمزایی را به راه می‌اندازد یا ناشی از این واقعیت که دیکتاتورهای شخص‌گرا غالباً فرصت‌های اقتصادی را به باد می‌دهند. لذا در تونس تظاهرات مردم با انگیزه اقتصادی و در اعتراض به تنگناهای معیشتی و بیکاری جوانان و نیز، تحصیل‌کردگان آغاز شد. طبق گزارش برنامه توسعه انسانی ملل متحد در سال ۲۰۰۹، نرخ بیکاری در سال‌های (۲۰۰۶-۲۰۰۵)، در تونس، ۲۷ درصد بود که از این تعداد حدود ۶۵ درصد را جوانان تشکیل می‌دادند. طبق این گزارش، متوسط نرخ بیکاری از ۶،۱۳ درصد در دهه ۱۹۸۰، به ۵،۱۵ درصد در دهه ۱۹۹۰ و سپس به ۲۷ درصد در سال‌های (۲۰۰۶-۲۰۰۵)، افزایش یافت (اکبری کریم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۰۳). از این‌رو، فساد اقتصادی و استبداد سیاسی منجر به ناپایداری در تونس شد و اعتراضات عمومی قدرتمند در پایتخت این کشور منجر به افول و سقوط دولت بن علی شد.

با توجه به وجود نابرابری‌ها و مشکلات ساختاری اقتصادی که پیشتر در نظریه فوران به آنها اشاره شد و ساخته و پرداخته شدن یک یا چند فرهنگ سیاسی مقاومت در پاسخ به آنها، به‌نظر می‌رسد؛ چنانچه بحرانی ایجاد شود؛ ممکن است به پیدایش وضعیت انقلابی منجر شود. چنین بحرانی دو بعد تعیین‌کننده اصلی دارد که باید هم‌زمان با یکدیگر روی دهند: یکی زوال اقتصاد داخلی و دیگری گشایش در نظام جهانی؛ به‌عنوان مثال، در خصوص مصر می‌توان گسترش فقر، اوضاع بد اقتصادی، افزایش شکاف طبقاتی، ورشکستگی برنامه‌های اقتصاد دولتی و نبود برنامه روشن و امیدوارکننده برای آینده، فساد مالی در مجموعه دولت حاکم و عدم گزارش به مردم از وام‌های بلاعوض دریافتی مبارک از آمریکا، بیکاری تحصیل‌کردگان و جوانان جویای کار، تضعیف بخش خصوصی به‌عنوان اصلی‌ترین منبع سرمایه‌گذاری، مهاجرت افراد به کشورهای دیگر با هدف کسب معیشت و... را ملاحظه کرد. گزارش صندوق بین‌المللی پول، دولت مصر را با بدهی ۱۴۳

۱۴۳ میلیارد دلاری در سال ۲۰۰۹ به بدهکارترین دولت در منطقه خاورمیانه معرفی کرده بود. کارشناسان می‌گویند: «میزان بالای فقر، بهترین مثال گویای عمق بحران اقتصادی در مصر است و اگر شاخص سازمان ملل برای خط فقر که ۲ دلار در روز است معیار قرار گیرد، حدود نیمی از جمعیت ۸۰ میلیون نفری مصر زیر خط فقر یا کمی بالاتر از آن قرار دارند (اکبری کریم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۹۸). از این‌رو، به‌نظر فوران، انقلاب یک پدیده چند علیتی است؛ به‌همین جهت او در تئوری خود هم‌زمان به عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توجه کرده و انقلاب را ماحصل و برآیند این عوامل چندگانه می‌داند.

یکی از موانع تحقق انقلاب‌های منطقه از جمله تونس و مصر نیز فعالیت گروه‌های تکفیری، هویت تکفیری و تشدید بحران در منطقه است. در این میان باید گفت، به‌علت وجود ایدئولوژی‌های متفاوت و گاه متعارض ناشی از اختلافات و موضع‌گیری‌های آنها در مسایل منطقه امکان تعامل در بین جریان‌های سیاسی به‌وجود نمی‌آید. این عدم تعامل و پذیرش گروه‌های مخالف در جریان خیزش‌های منطقه از جمله تونس و مصر بر مبنای حق‌پنداری و باور به درست و مطلق بودن امور خودی سبب شکل‌گیری گروه‌های تروریستی و گسترش فعالیت آنها بر اساس ترویج خشونت و استفاده از راهکارهای نظامی، با هر هزینه‌ای عملاً ثبات اجتماعی در این کشورها را کاملاً شکننده و ناپایدار نموده است و جریان‌های سیاسی مدنی را کاملاً به‌انزوا کشانده است که این خود ضمن ناکامی و شکست انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی در منطقه، می‌تواند چشم‌انداز ثبات و آرامش را از منطقه سلب نماید و بر پیچیدگی هر چه بیشتر اوضاع کشورهای انقلابی بیفزاید (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۲۲۶).

حمایت و پشتیبانی مردمی از خادمان عمومی یا دولتی بستگی به این دارد که مقامات منتخب آنها چه عملکردی و نتایجی دارند. کشور مصر، به‌عنوان مشهورترین کشور عربی و یکی از کشورهایی که قدرتمندترین حمایت را از شریعت دارد یک مطالعه موردی خوب را ارائه می‌کند. اگرچه احزاب اسلام‌گرا پیروزی قاطعی را در انتخابات پارلمانی پس‌انقلابی به‌دست آوردند؛ پژوهش افکار عمومی نشان می‌دهد که مردم بیشتر به نتایج کار دارند تا توجه به توانمندی‌ها. حمایت

از اخوان المسلمین در ماه‌های قبل از انتخابات رشد پیدا کرد و حمایت از آنها از ۱۵ درصد در مارس ۲۰۱۱ به ۴۸ درصد در دسامبر ۲۰۱۱ رسید. این افزایش نشان می‌دهد که هفته‌ها کمپین و مبارزه موثر این پیروزی انتخاباتی اسلامی را رقم زد. وقتی پارلمان جدید شکل گرفت، منازعه و جروبحث سیاسی، مدیریت ناکارآمد گذار، زوال احزاب اسلام‌گرا را نمایان ساخت. اسلام‌گراها بعد از پیروزی قاطع در ظرف مدت چند هفته، درخشش و جلال خود را از دست دادند. حمایت از حزب عدالت و آزادی در فوریه ۲۰۱۲ از ۶۷ درصد به ۴۳ درصد در آوریل همان سال رسید. حزب سلفی النور نیز به‌همین سرنوشت دچار شد و حمایت از این حزب از ۴۰ درصد در فوریه ۲۰۱۲ به ۳۰ درصد در آوریل ۲۰۱۲ رسید (Muasher, 2014: 69- 70). همان‌طور که جدول شماره (۱) نشان می‌دهد، وقتی رای‌دهندگان مصری اسلام‌گرایان را انتخاب کردند، آنها شرط کرده بودند که حمایت و پشتیبانی آنها مشروط است و بسته به عملکرد منتخبان دارد. رای‌دهندگان مصری برایشان فرقی ندارد چه به لیبرال‌ها رای دهند یا اسلام‌گرایان؛ معیار انتخاب آنها شغل، توسعه اقتصادی، امنیت، ثبات و آموزش است. از این‌رو، باید گفت، یکی از عوامل شکست و ناکامی دولت‌ها و جنبش‌های انقلابی اسلام‌گرا در فرایند گذار به دموکراسی عملی نکردن شعارها و خواست‌های مردمی بعد از دستیابی به منابع قدرت بوده است که این امر زمینه سقوط و زوال اسلام‌گرایان از صحنه معادلات سیاسی در درون کشورهای انقلابی را فراهم نمود.

جدول شماره ۱: پاسخ مصری‌ها به نظرسنجی (راجع به حمایت از قانون شریعت)

احزاب سیاسی	مارس ۲۰۱۱	دسامبر ۲۰۱۱	فوریه ۲۰۱۲	آوریل ۲۰۱۲
اخوان المسلمین	۱۵درصد	۴۸درصد		
عدالت و آزادی			۶۷ درصد	۴۳ درصد
سلفی النور			۴۰ درصد	۳۰ درصد

برای مثال، گفتمان اخوان المسلمین که در پی انقلاب مصر و تحولات سیاسی بعد از آن به آرمان ۸۵ ساله خود دست یافت و هژمون شد؛ ضرورت، عقلانیت و خرد جمعی و حتی رویکردهای متفاوت گفتمانی در جهان اسلام و نظام بین الملل اقتضا داشت با نظریه پردازی تئوریک به منظور پایان بخشیدن به نابسامانی ها و بی قرارهای موجود در جامعه راه تثبیت و عینیت را بپیماید و ضمن بازسازی و باز تولید گفتمان خود و توسعه و تقویت آن، به طرد گفتمان های غیریت ساز و به حاشیه رانی آنها می پرداخت؛ اما گفتمان اسلام گرای اخوان پس از هژمون شدن به لحاظ خطاها و اشتباهات استراتژیک و عدم توانایی در حوزه نظریه پردازی تئوریک و عدم بازسازی و باز تولید خود از یک طرف و غفلت از رقیبان گفتمانی خود و عدم ارایه طرحی مشخص برای طرد و به حاشیه رانی آنها و یا حتی عدم وجود طرحی برای رقابت مسالمت آمیز با آنها باعث شد که این گفتمان بر اثر غیرت سازهای مداوم از سوی رقیبان ضعف و تزلزل سراسر نظام معنایی آن را فرا گیرد. رویکرد گفتمان اسلام گرای اخوان المسلمین به رهبری محمد مرسی، نه تنها با سیاست های دولت مبارک در قبال گروه های مبارز فلسطینی مشابه و منطبق بود که حتی گفتمان اخوان در این دوره حمایت خود از حماس را قطع نکرده که خود این رویکرد به اختلافات گروه های فلسطینی می افزود و آنان را در برابر غیر مشترکشان ضعیف و منفعل می کرد (پورحسن، ۱۳۹۲: ۱۰۸).

انقلاب لیبی و چالش های تغییر

دولت انقلابی لیبی که از تأثیرات جنگ داخلی و حکمرانی قذافی رنج می برد، در پی ایجاد یک دولت جدید، کارآمد و ترجیحا دموکراتیک بوده است. این به معنی این است که استقرار ثبات و امنیت، تقویت حاکمیت قانون، ارایه خدمات و کالاهای اساسی مردم و ساختن نهادهای سیاسی قدرتمند که بتوانند زمینه زندگی شرافتمندانه و شکوفا را برای مردم لیبی فراهم کنند، از جمله چالش های پیش روی دولت جدید لیبی است. وفاداران قذافی همچنان منفذها و حفره های امنیتی مختلفی را در کشور لیبی ایجاد کرده اند. حتی اگر نیروهای نظامی اپوزیسیون قادر باشند قدرت و

استحکامات آنها را تضعیف کنند و بقیه تشکیلات نظامی قذافی شکست داده شوند، باز هم وضعیت و شرایط در لیبی همچنان خطرناک باقی می‌ماند. وفاداران رژیم ممکن است تلاش کنند تا با یک شورش و خیزش مبارزه کنند. اگر شورای ملی انتقالی مسایل یا معضلاتی را تجربه کند که تحکیم‌کننده قدرت سیاسی اولیه آن است، این نیروهای باقیمانده و وفادار به قذافی ممکن است تلاش کنند بخش‌های از دست داده این کشور را باز پس گیرند و با به اوج رساندن حملات خود، رهبری و حکومت جدید لیبی را تضعیف کنند و با معضل بی‌ثباتی روبه‌رو نمایند. آیا شورای انتقالی لیبی قادر است شوراهای نظامی مختلف و تیپ‌های نظامی مختلف که بر علیه قذافی مبارزه کردند را در یک ارتش جدید و واحد وفادار به لیبی یکپارچه کند. یکی از موفقیت‌های شورای انتقالی لیبی در طول نبرد علیه قذافی، توانایی آن برای ریاست و کنترل گروه‌های مختلف مبارزانی بود که به‌لحاظ ایدئولوژیکی و جغرافیایی دچار پراکندگی بودند. با این وجود، این ائتلاف به آسانی به جریان‌ات و گروه‌های رقیب تجزیه شد؛ خصوصا اینکه اعضای اپوزیسیون نگاه‌های متضاد و رقیبی درباره آینده لیبی دارند (Pollack and others, 2011: 322-323). اگرچه اغلب اسلام‌گرایان از جمله اعضای سابق گروه مبارز اسلامی لیبی حامی شورای ملی انتقالی بودند (هر دو گروه هم میانه‌رو و هم نظامی)؛ اما موضع خاص و متفاوتی نشان دادند و شرایط امنیتی و سیاسی شکننده لیبی را نیز تشدید کردند. اسلام‌گرایان میانه‌رو می‌خواهند بخشی از فرایند سیاسی لیبی باشند؛ اما عناصر رادیکال‌تر از اینکه در کنار یک دولت انتقالی یا موقت باشند، نگرانند؛ زیرا آنها با قذافی بودند. چالش دیگر آزادی بسیاری از زندانیان خطرناک بود که در صورتی که دولت پس از قذافی مطالبات آنها را حل نکند یا با غرب ائتلاف کند، می‌تواند تهدیدی برای آینده لیبی باشند. اگر شورای انتقالی ملی لیبی قادر نباشد اوضاع را کنترل کند و امنیت را فراهم کند و مشروعیت خود را به‌عنوان نهاد حاکم بر کشور اثبات کند، لیبی به‌سرعت به یک کشور ناکام و تجزیه شده و فروپاشیده تبدیل می‌شود. تجدید و احیای خشونت‌ها نه تنها بر امنیت لیبی‌ها تاثیر می‌گذارد؛ بلکه بر امنیت همسایگان لیبی اثر خواهد گذاشت و کشورهای واقع در مرز جنوبی لیبی را تحت‌تاثیر قرار خواهد داد و معضل آوارگان و مهاجران را

به وجود می‌آورد. خلا قدرت در لیبی هم‌اکنون موجب تقویت و شکل‌گیری گروه‌های القاعده و داعش در این کشور و کشورهای پیرامونی لیبی شده و آنها به دنبال دستیابی به جای پا و نفوذ در لیبی و بهره‌برداری از شورش‌ها و قیام‌های مردمی این کشورها هستند. دخالت و نفوذ عامل خارجی از جمله ناتو و اروپا از جمله چالش‌های دیگر امنیتی لیبی است (Pollack and others, 2011: 324). لذا طبق نظریه فوران ارتباط باز با نظام جهانی، که کشورهای جهان سوم معمولاً از جانب کشورهای مرکز تحت فشارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی قرار دارند، می‌تواند زمینه ایجاد و پیدایش انقلاب‌های اجتماعی در کشورهای جهان سوم را فراهم کند.

با پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت و شورای ملی انتقالی لیبی تلاش‌های زیادی برای جمع‌آوری سلاح انجام شد که قرین موفقیت نبود. در حال حاضر، وجود میلیون‌ها قبضه سلاح در دست مردم و به‌خصوص جوانان از هر طیفی اعم از لیبرال، افراطی و جریان‌های متمایل به القاعده و داعش و همچنین قبایل مخالف ساختار حکومتی حاکم، مشکلات زیادی را برای دولت لیبی ایجاد کرده است. آنها در مقابل ورود نیروهای پلیس به منطقه خود مقاومت مسلحانه می‌کنند و پلیس هم با سلاح‌های خاص خود امکان برخورد با آنها را ندارد (یزدانی و قاسمی، ۱۳۹۵: ۸۲). لذا بسیار مشکل است که بتوان میان جریان‌های سیاسی این کشور در مسیر حرکت به سمت وحدت لیبی یا لیبی قدرتمند و دموکراتیک سازگاری و همسانی ایجاد کرد. مشروعیت دولت پس از قذافی به میزان زیادی منوط به ارایه خدمات اساسی و درآمدهای نفتی و تولید نفت به سطح قبل از سقوط قذافی است. لیبی‌ها خواهان فرصت‌های شغلی مناسب و اقتصادی هستند که عاری از فساد و ناکارآمدی است و خواهان اقتصادی هستند که عادلانه‌تر و کارآمدتر باشد. ساختن نهادهای پاسخگو، فراگیر و عاری از فساد از جمله وظایف دیگر و یا چالش‌های پیش روی دولت جدید لیبی است. نهادهای جدید باید بتوانند با فساد مقابله کنند و پاسخگو باشند. لیبی باید ساختار سیاسی‌ای را شکل دهد که مسیر فرایند سیاسی را هموار کند؛ خصوصاً در کشوری که مملو از تسلیحات است و شکاف‌های قومی، قبیله‌ای، ایدئولوژیکی و جغرافیایی گذشته همچنان باقی است و به‌عنوان

نیروهای اخلاص گر مهم عمل می‌کنند. در چنین شرایطی میل و انگیزه برای استفاده از خشونت و حفظ دستاوردهای اقتصادی و سیاسی بالاست؛ خصوصا اگر نظام سیاسی لیبی در نظر مردم این کشور ناعادلانه و نامشروع جلوه کند (Pollack and others, 2011: 313). اگرچه در دوران قذافی نیز فساد اقتصادی و اداری وجود داشت؛ اما این فساد در دوران گذار فعلی مشهودتر شده است که بیشتر آن به عدم نظارت بر هزینه‌های دولت‌های عبدالرحیم الکیب و علی زیدان بوده است. اینک بسیاری از مردم لیبی معتقدند در دولت‌های کیب و زیدان، میلیون‌ها دلار به جیب افراد و دولت‌مردان رفته است. این باور جدای از آنکه چقدر صحیح باشد، فضای ناسالمی را در ادارات به وجود آورده است که در این فضا هرکس کمتر مرتکب فساد شود، متضرر شده است (یزدانی و قاسمی، ۱۳۹۵: ۹۰). لذا بر اساس نظریه فوران رکود اقتصادی و توزیع ناعادلانه ثروت در لیبی، زمینه‌ساز انقلاب و اعتراضات گسترده مردمی در این کشور بوده است. از این‌رو، اینکه چقدر دولت جدید لیبی بتواند جریان‌ات مختلف سیاسی لیبی از جمله اسلام‌گرایان، وفاداران به رژیم سابق و رهبران قبیله‌ای را قانع کند که فرایند سیاسی نه تنها عادلانه است؛ بلکه عضوی از آن بودن بسیار مفیدتر و سودمندتر از آن است که مجددا دست به خشونت بزنند. چنانچه این تغییرات صورت گیرد و قوانین مناسب وضع گردد، فرهنگ سیاسی مشارکت و گفتگو در لیبی تقویت شود و نهادهای اساسی پاسخگو و فراگیر به وجود آیند، در آن صورت پایه‌های دموکراسی و صلح بلندمدت در لیبی ایجاد و شکل می‌گیرد. با این وجود، فرقه‌گرایی و تقویت گروه‌های تکفیری و گروه‌های جنگ‌سالار و تجزیه‌طلب و دخالت ناتو و غرب برای سلطه بر لیبی و آفریقا مانع اساسی پیش روی تحقق انقلاب لیبی است.

یمن و تداوم انقلاب

یمن کشوری عربی در جنوب غربی آسیا و در جنوب شبه‌جزیره عربستان است. این کشور نیز دست به‌گریبان بحران و رکود اقتصادی به‌عنوان یکی از عوامل قیام و ناراضی‌های مردمی مورد نظر فوران است. یمن از حیث افزایش نرخ جمعیت از رشد بالایی برخوردار است و بر حسب آمارهای

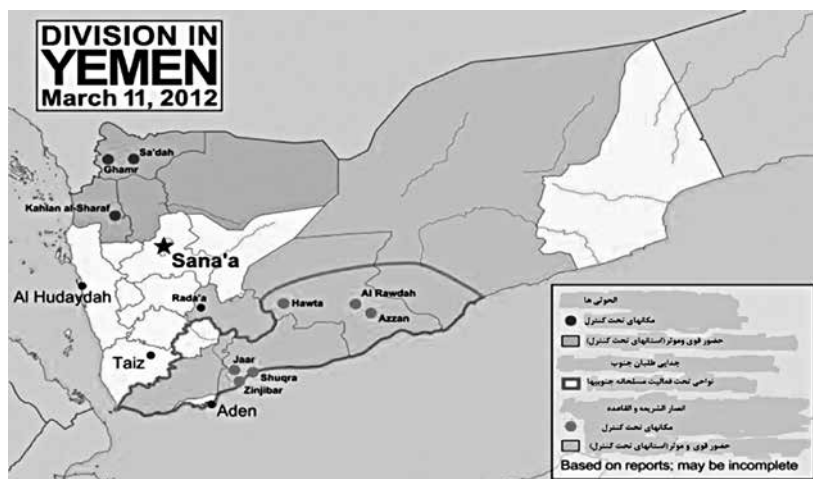
رسمی در ردیف کشورهای با نرخ بالای موالید قرار دارد و پیش‌بینی شده که در صورت تداوم روند جاری، میزان جمعیت یمن طی ۳۰ سال آینده به دو برابر افزایش یابد که این امر موجب تشدید بیکاری و فقر و نیز بروز تنش‌های اجتماعی و سیاسی گسترده‌تر خواهد شد (اکبری کریم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۰۰). نرخ بیکاری در یمن حدود ۳۵ درصد است و ۴۵ درصد جمعیت در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. مسئله بیکاری وقتی هشداردهنده و نگران‌کننده‌تر می‌شود که بیش از ۴۳ درصد جمعیت در سن پایین‌تر از چهارده سال زندگی می‌کنند و خیلی زود وارد بازار کار می‌شوند و به دنبال کار یا شغلی که وجود ندارد، تلاش می‌کنند. فقدان آب و شیوه‌های ضعیف کشاورزی نیز یکی دیگر از عواملی است که به فقر مردم یمن دامن زده است و برآوردها نشان می‌دهد که ۳۰ درصد از آب ناچیز یمن صرف کشت گیاهان مخدر و... می‌شود. تنگنای آبی همراه با انتظارات گسترده مردم که از توان دولت جدید خارج است و نمی‌تواند در کوتاه‌مدت آنها را حل نماید؛ می‌تواند سبب ایجاد تنش‌های اساسی و احیاناً تشدید جنگ‌های داخلی شود. باربارا بودین^۱، سفیر سابق آمریکا در یمن، می‌گوید: «ترکیب خطرناک توقعات بالای مردم یمن و مشکلات دشوار یمن می‌تواند سبب مشکلات عدیده و خطرناک شود. چالش اساسی پیش روی یمن تنها با تغییر دولت حل نخواهد شد و پتانسیل خشونت شدید در یمن وجود دارد.» (Sharqieh, 2013: 4-9). یکی از ویژگی‌های اصلی جامعه یمن، قبیله‌گرایی و فرقه‌گرایی است. اطریسی^۲ معتقد است: «این مسئله، چالش‌های زیادی برای تشکیل یک نظام دموکراتیک ایجاد می‌کند؛ برای مثال، گردش قدرت با وزن و قدرت قبیله‌ای سازگار نیست. سلطه قبیله‌ای پدیده‌ای است که عمیقاً در ساختار اجتماعی و سیاسی یمن ریشه دارد. روسای حکومت از این طریق، علاوه بر دادن امتیازات مادی و اجتماعی به قبیله خود، پست‌های سیاسی و اداری را نیز به آنها واگذار می‌کنند. برخی از رژیم‌های یمن، رقابت‌های درون‌قبیله‌ای را به‌عنوان راهبردی برای تضعیف امکان مقاومت آنها دنبال می‌کنند. قبیله‌گرایی

1. Barbara Bodine.

2. Atrisi.

به‌عنوان یک هنجار در یمن باقی مانده و اقتدار دولت و اقتدار قبیله‌ای در هم آمیخته است. هر اقتدار جدیدی در یمن باید راهی را برای دگرگونی ساختار قبیله‌ای یمن در جهت هموار ساختن مسیر استقرار سازمان سیاسی دموکراتیک بیابد.» (Atrisi, 2012: 14). پس از قیام‌های مردمی خاورمیانه و فروپاشی نظم امنیتی متصلب حاکم، زمینه ظهور عصبیت‌ها و تعارضات قومی- قبیله‌ای در معادلات سیاسی یمن امکان تجلی پیدا نمود. در چنین شرایطی، امکان تعامل و گفتگو میان قبایل رقیب وجود نداشت و هر گروهی بر مبنای حق‌پنداری خود، با استفاده از هر ابزاری تلاش برای حذف رقبا را در پیش می‌گرفت. طبیعتاً این وضعیت زمینه بروز ناهنجاری‌های فرهنگی و گسترش تعارضات قومی- قبیله‌ای در صحنه سیاست یمن را در پی داشت. لذا مقامات سیاسی- امنیتی ریاض برای جلوگیری از قدرت گرفتن حوثی‌های یمن به‌خصوص اقلیت شیعه در استان‌های جازان و الشرقیه که در همسایگی مرز یمن قرار دارند از تمام ظرفیت‌های خود از جمله کمک به عناصر القاعده و دامن زدن به بحث تجزیه یمن و جنگ استفاده می‌کنند.

نقشه شماره ۱: ساختار اجتماعی و مکانی بازیگران داخلی یمن



برخی از قبایل در یمن متهم هستند که برای منافع محدود خود تلاش می‌کنند. صالح هم قدرت زیادی را در نواحی بزرگی از کشور به قبایل محلی سپرده بود. دولت در این مناطق تنها هنگامی که منافعش به خطر می‌افتاد، دخالت می‌کرد؛ اما برخی از رهبران قبایل نظیر شیخ مفرح آل بها معتقدند: «قبایل در شرایط امنیتی سختی قرار دارند و از جنگ و ایفای نقش تامین کننده امنیت خسته شده‌اند و دولت خود باید تامین امنیت را بر عهده گیرند و آنها خود را در یک رقابت تسلیحاتی شدید با یکدیگر می‌بینند و این هم به قیمت نابودی و صدمه به غذا و آموزش کودکانشان تمام می‌شود و هزینه‌های زندگی آنها به جای خرج شدن در امور آموزش، بهداشت و رفاه اجتماعی، صرف خرید سلاح و رقابت قبیله‌ای می‌شود. ما از دولت می‌خواهیم امنیت را برقرار کند. قبایل نقش مهمی می‌توانند در آشتی ملی و توسعه یمن داشته باشند.» ضعف دولت مرکزی یمن و ناتوانی آن برای تضمین امنیت در بیرون از صنعا سبب ورود قبایل در عرصه امنیت شده و آنها مجبورند خود تامین امنیت را بر عهده بگیرند (Sharqieh, 2013: 4-9). در هر حال، فرایند گذار به دموکراسی در یمن به علت وجود موانع سیاسی و شبکه‌ای از منافع گروه‌های ذی‌نفع که با حکومت صالح پیوند داشتند، با مانع روبه‌رو شد و انقلاب مردمی در این کشور را با شکست و ناکامی روبه‌رو ساخت.

بحرین و سرزمین آشوب و ناآرامی

بحرین، کشور کوچک عربی، در یک خلیجی بر روی سواحل جنوب غربی خلیج فارس قرار دارد. این کشور مرکب از سی و پنج جزیره با وسعت ۶۹۵ کیلومتر مربع، کوچکترین کشور منطقه خلیج فارس به‌شمار می‌آید. دین رسمی اسلام و بیش از ۵۶ درصد جمعیت آن شیعه و کمتر از ۴۰ درصد دیگر سنی مذهب هستند (اسدی، ۱۳۸۵: ۲۷۷). در دیدگاه‌های راجع به نهاد یا دستگاه سلطنتی، یکی از عوامل تبیینی درباره انعطاف‌پذیری و بقای حکومت‌های سلطنتی-عرب، ائتلاف‌سازی آنهاست. این دیدگاه حمایت نظامی-سیاسی خارجی یا ائتلاف سیاسی-

نظامی خارجی را به‌عنوان یک جنبه اساسی در بقا و ثبات نظام‌های سیاسی عربی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس مورد تاکید قرار می‌دهد. سین‌یوم^۱ و گریگوری‌گاز^۲ معتقدند: «ترکیبی از پشت گرمی‌ها و ضمانت‌های دیپلماتیکی، کمک‌های اعطایی اقتصادی و دخالت‌های خارجی، تبیین‌کننده قیمومیت و حمایت خارجی است که آمریکا به‌طور ویژه به کشورهای پادشاهی عرب ارایه می‌دهد و چنین کمکی، قطعاً در بقای این حکومت‌ها به‌رغم وجود قیام‌ها و ناآرامی‌ها در جهان عرب بسیار مهم و تعیین‌کننده است و همین کمک‌های خارجی و دخالت‌های خارجی از یک‌طرف و درآمدهای نفتی از سوی دیگر سبب تضمین حیات و بقای این کشورهای پادشاهی شده است و قیام‌ها و انقلاب‌های عربی چندان تاثیری در آنها نداشته است.» (Yom, 2012: 11-12). اقدام عربستان سعودی و هم‌پیمانان منطقه‌ای و بین‌المللی آن به مداخله نظامی آشکار در بحرین با شیوه‌های پلیسی و سرکوب مخالفان در این راستا قابل ارزیابی است. مایکل هرب^۳ نیز در اثر خود با عنوان «همه چیز در کنترل و انحصار یک خانواده»، ورود و شمول اعضای یک خانواده در تصمیم‌سازی‌های کلیدی را به‌عنوان یک عامل کلیدی در بقا و دوام‌پذیری پادشاهی‌های عربی می‌داند. هرب معتقد است: «در پنج کشور سلطنتی خلیج فارس، خانواده‌های حاکم تصمیم‌سازی سیاسی را با اجماع انجام می‌دهند.» خانواده حاکم به‌عنوان یک نهاد حاکمیتی عمل می‌کند و انحصار مواضع و سمت‌های اساسی را در عرصه مدیریت و اداره کشور و سیستم‌های امنیتی در اختیار دارد.» (Herb, 1999: 235). از این‌رو، حکومت انحصارگرا و متکی به شخص که از مولفه‌های اساسی نظریه فوران است کمک شایانی به تداوم حاکمیت خاندان آل خلیفه در بحرین نموده است که این عامل خود می‌تواند زمینه استبداد سیاسی و در نهایت نارضایتی‌های اجتماعی را در این کشور فراهم کند.

گلدستون معتقد است: «وقتی یک قدرت مرکزی مثل ایالات متحده، بر انجام دادن اصلاحات

1. Sean Yom.

2. Gregory Gas.

3. Michael Herb.

در یک کشور جهان‌سومی اصرار می‌ورزد، مجموعه‌ای از الزامات متناقض را در پی خواهد داشت: «اگر حاکم، اصلاحات آزادی‌بخش را تصویب کند، پایه‌های حکومت خویش را سست کرده است و اگر چنین نکند، کمک آن قدرت بزرگ را که برای حفظ حکومتش ضروری است از دست می‌دهد.» (کتابی و دیگران، ۱۳۸۳: ۷۳). در مورد بحرین به‌عنوان یک کشور سلطنتی عربی در منطقه خلیج فارس، ترتیبات و سازماندهی‌های سلطنتی دودمانی، رانت نفتی و حمایت ابرقدرت‌ها و قدرت‌های خارجی بقا و انعطاف‌پذیری این رژیم را تضمین کرده است. با این وجود دارایی‌های اقتصادی و خارجی و اقدامات سنتی حکومت بحرین نمی‌تواند این رژیم را حفاظت کند و این رژیم به میزان زیادی فاقد پایگاه اجتماعی است. وضعیت و جایگاه اکثریت جمعیت بحرین (شیعیان) همچنان مانع و چالش جدی برای حکومت بحرین است و عدم توجه به حقوق آنها سبب بی‌ثباتی و اختلال سیاسی بیشتر این حکومت می‌باشد. بر اساس مدل نئونهادی درباره حکمرانی، عاملیت نخبگان و اصلاحات از جمله مدیریت قانونی و مبتنی بر نظم و تلفیق و یکی کردن ارزش‌ها در قالب قانون‌اساسی می‌تواند سطح و شدت منازعه سیاسی را در بحرین کاهش دهد و معترضان را به سهام‌داران و شرکای حکومت و قدرت تبدیل کند. اصلاحات سال ۲۰۰۰ و قانون اساسی جدید نقش مهمی را در کاهش اعتراضات دهه ۱۹۹۰ ایفا نمود. از نقطه‌نظر آل‌خلیفه، اصلاحات نهادی بحرین موفق بوده‌اند و به تقویت موقعیت آن در برخی از جنبه‌های کلیدی منجر شده است (Ulrichsen, 2013: 11-12).

بر اساس نظر گلدستون، ایدئولوژی عنصری بود که در انقلاب‌های قرن بیستم به‌وضوح نمایان بود. از نظر او، گروه‌های مخالف و به‌اصطلاح، اپوزیسیون می‌توانند حول یک ایدئولوژی ائتلاف تشکیل داده و به نفع مشروعیت قدرت حاکم بپردازند (Goldstone, 2009: 19-31). از این‌رو، یکی از ویژگی‌های اساسی قیام مردم بحرین، بعد فرقه‌ای و پیامدهای منطقه‌ای آن بود. رژیم بحرین، انقلاب ۱۴ مارس را انقلابی شیعی و ملهم از ایران توصیف کرد. از این‌رو، رژیم بحرین، اسلام‌گرایان سنی را بسیج کرد تا حمایت خود از رژیم را در شکل تظاهرات به سود دولت بحرین

به نمایش بگذارند. به عقیده معترضان، عامل ناتوان کننده دیگر این حقیقت بود که ارتش بحرین و نیروهای امنیتی این کشور غالباً در دست خارجی‌ها و غالباً سنی‌هاست که احساس همدردی با تظاهرکنندگان شیعه ندارند. رژیم بحرین نیز به علت فشارهای منطقه‌ای اجازه نداد، روند دموکراتیزاسیون توسعه یابد (Paul Aarts and others, 2012: 97- 98). جنبه مهم دیگر قیام شیعیان در بحرین، به واکنش غرب و به‌ویژه آمریکا بر می‌گردد. اتحادیه اروپا و آمریکا هر دو ظاهراً درباره نفوذ احتمالی ایران نگرانی بیشتری داشتند و نگرانی آنها از این مسئله نسبت به خشونت مرگباری که دولت بحرین علیه مردمش اعمال می‌کرد، بیشتر بود. طبق نظر برخی از دیپلمات‌های اروپایی و گروه بریک، حمایت شورای همکاری خلیج‌فارس از قطعنامه ۱۹۷۳ سازمان ملل در زمینه ایجاد منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی، امتیازی بود که آمریکا و اروپا در ازای دخالت عربستان سعودی در بحرین به‌دست آوردند (Lulu, 2011: 12). مارینا اتاوی^۱ این وضعیت خطرناک منطقه‌ای و بین‌المللی را این‌گونه توصیف می‌کند: «از نظر عربستان سعودی، حمایت از پادشاهی بحرین به‌معنی حمایت از همه پادشاهی‌های خلیج‌فارس بود و از این طریق پیام روشنی را به جمعیت شیعی خود فرستاد و تلاش کرد، نفوذ ایران را در خلیج‌فارس محدود کند. برای آمریکا نیز، دخالت و کنترل قیام بحرین به‌عنوان یک اقدام توازن بخش در حفظ دسترسی به پایگاه نظامی بود که به‌عنوان مرکز فرماندهی ناوگان پنجم آمریکا عمل می‌کند و نیز به‌معنی احیای روابط آمریکا و عربستان بود که به‌علت خشم عربستان از تصمیم آمریکا مبنی بر حمایت نکردن از حسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر، به‌شدت آسیب دیده بود. این امر باعث شد تا آمریکا سرکوب بی‌رحمانه اعتراضات مردم بحرین به‌وسیله دولت عربستان را با هدف دسترسی به پایگاه نظامی بحرین و متقابلاً دستیابی بحرین به نفت عربستان نادیده بگیرد (Ottaway, 2011: 9). از این‌رو واشنگتن و عربستان سعودی به‌عنوان متحد منطقه‌ای آن در راستای جلوگیری از هژمونی سیاسی و اقتصادی ایران در منطقه خاورمیانه و با هدف تامین و تضمین اهداف و منافع

منطقه‌ای خود اقدام به سرکوب و عقیم ماندن انقلاب بحرین می‌نمایند و از این طریق می‌کوشند در راستای موازنه منطقه‌ای با تهران، نظم و معادلات منطقه را در جهت سیاست‌ها و اقدامات منطقه‌ای خود شکل دهند.

نتیجه‌گیری

انقلاب‌ها مانند بسیاری از دیگر پدیده‌های اجتماعی پیچیده‌تر از آن هستند که در قالب واحدی بتوان همه آنها را تبیین کرد. از یکسو، عوامل تعیین کننده هر یک از آنها، پیچیده و متعددند و از سوی دیگر، مجموع عوامل پیچیده‌ای که تعیین کننده هر یک از آنهاست، ممکن است متفاوت از دیگری باشد. از میان نظریه‌پردازان مطرح انقلاب، جک گلدستون به سبب تقسیم‌بندی ویژه‌ای که از نظریات مختلف انقلاب ارایه کرد، مورد توجه قرار گرفته است. طبق نظریه وی، انقلاب‌ها فقط در صورتی اتفاق می‌افتند که در بسیاری از سطوح مختلف جامعه منازعه ایجاد کنند که این امر می‌تواند دولت موجود را تضعیف و به تغییر اجتماعی اساسی منجر شود. جان فوران نیز از معدود نظریه‌پردازان انقلاب است که تلاش کرده است با استفاده از یک مدل چند عاملی با تلفیقی از نظریه‌های دولت، وابستگی، نظام جهانی و تحلیل شیوه‌های تولید، الگوی جدیدی را برای مطالعه انقلاب‌های جهان‌سوم ارایه کند. به نظر فوران در تبیین انقلاب‌های جهان سوم باید چشم‌انداز گسترده‌ای ارایه کرد که عناصر زیر را مدنظر قرار دهد: ساختارهای اجتماعی جهان سوم (تنوع این ساختارها)؛ نقش مهمی که فرهنگ‌های سیاسی، گروه‌ها و طبقات اجتماعی ایفا می‌کنند؛ ماهیت دوگانه بحران‌های انقلاب و فرصت‌هایی که نظام جهانی برای انقلاب فراهم می‌سازد؛ توانایی‌های ائتلاف‌هایی چند طبقه‌ای در برپا کردن انقلاب و وزنه نیروهای اجتماعی در این ائتلاف‌ها. به عبارت دیگر، فرضیه این مدل آن است که در صورتی که این شرایط جملگی فراهم آیند، وضعیت انقلابی بدون تردید ایجاد خواهد شد که در نتیجه آن ائتلافی چند طبقه‌ای از نیروهای اجتماعی ستم دیده به منظور قبضه قدرت دولتی و ایجاد یک نظام سیاسی جدید

شکل می‌گیرد. وجود این شرایط، عناصر و عوامل تا حدود خیلی زیادی در اکثر کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا منجر به ایجاد اعتراضات و قیام‌هایی شد که سرانجام نظام سیاسی حاکم بر این کشورها که درواقع نظام‌های مستبد، سرکوب‌گر و شخصی بودند، را نشانه گرفت. خاورمیانه به دلیل درصد بالای ذخایر انرژی و منازعات هویتی، در کانون سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده و عربستان سعودی به عنوان هم‌پیمانان منطقه‌ای آن قرار دارد. لذا این کشورها سعی دارند تحولات سیاسی این منطقه را در راستای اهداف و منافع منطقه‌ای خود مدیریت نمایند. منازعات قدرت و جدال‌های امنیتی در خاورمیانه را باید انعکاس گسترش تضادهای ژئوپلیتیکی و هویتی علیه ایران و انقلاب‌های مردمی کشورهای یمن، بحرین و مصر تلقی کرد. استراتژیست‌های غرب بر ضرورت بهره‌برداری از پتانسیل‌های ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی عربستان برای کنترل قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران و مهار انقلاب‌های مردمی در کشورهای عربی از جمله تونس، مصر، لیبی، یمن و بحرین تاکید دارند. عربستان سعودی در خاورمیانه از طریق بحران‌سازی و تصاعد بحران در جهت مقابله با انقلاب‌های مردمی و نفوذ منطقه‌ای ایران اقدام نموده است. در اندیشه ژئوپلیتیکی غرب، آمریکا و عربستان، کشور ایران و انقلاب‌های مردمی کشورهای بحرین، یمن و محور مقاومت به عنوان تهدید محسوب می‌شوند و سلطه بر این مناطق می‌تواند هژمونی سیاسی و اقتصادی جهانی آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن را تضمین کند. لذا بیشترین واکنش‌های ضد انقلابی توسط آمریکا و عربستان بر علیه انقلاب‌های مسالمت‌آمیز و غیرمسلح مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا صورت گرفت.

دخالت‌های خارجی می‌تواند قابلیت‌های اصلی رژیم‌های مستبد عربی را برای مبادرت ورزیدن به سرکوب تقویت کند و بر توانایی سرکوب این رژیم‌ها بیفزاید. دخالت‌ها در کشورهای عربی نظیر بحرین و یمن باعث شعله‌ور شدن جنگ داخلی شده است و حتی به طولانی‌تر شدن آن انجامیده است. در لیبی، رژیم قذافی، قیام‌ها و شورش‌های اولیه را محدود کرد و کمپینی را برای بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته خود توسط شورشیان درست کرد. اگر ناتو دخالت نکرده

بود، این رژیم از طریق زور موفق می‌شد؛ مثل بحرین، این قیام مردمی را مهار کند. اما اگر واقعا ناتو و آمریکا قصد دفاع از قیام‌های مردمی را دارند، چرا گزینشی عمل می‌کنند؟ چرا در بحرین به کمک مردم بحرین نشتافتند؟ و چرا در لیبی هم‌اکنون جنگ داخلی گسترده در بخش‌های مختلف این کشور در جریان است و حاکمیت و استقلال لیبی مورد تهدید قرار گرفته و منابع ارزشمند آن در حال غارت شدن توسط غرب و ناتو و شبه‌نظامیان تجزیه‌طلب است؟ دخالت ناتو منجر به نابودی استبداد و تحقق امنیت و ثبات سیاسی و نیز بهبود وضع اقتصادی و توسعه سیاسی در لیبی نشده است؛ بلکه ناتو و غرب بیشتر از لیبی به‌عنوان یک پایگاه راهبردی برای نفوذ و سلطه بر بخش‌هایی از آفریقا و منابع آن نگاه می‌کنند و لیبی تا رسیدن به مردم‌سالاری راه دشوار و ناهموار و صعب‌العبوری در پیش‌رو دارد. همچنین به‌علت وجود ایدئولوژی‌های متفاوت و گاه متعارض ناشی از اختلافات و دخالت‌های خارجی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های کشورهای انقلابی تونس و مصر امکان وحدت و تعامل در بین جریان‌های سیاسی به‌وجود نمی‌آید. این عدم تعامل و یکپارچگی گروهی سبب شکل‌گیری گروه‌های تروریستی و خشونت‌طلب و استفاده از راهکارهای نظامی، عملاً ثبات و امنیت اجتماعی در این کشورها را کاملاً شکننده و ناپایدار نموده است و احزاب و گروه‌های سیاسی را در حاشیه نگه داشته است. در مجموع تحولات اخیر در کشورهای عربی اگرچه در اعتراض به استبداد سیاسی، فساد و ناکارآمدی‌های اقتصادی ظهور یافت و از این منظر می‌توان آنها را جنبشی در چارچوب دموکراسی‌خواهی قلمداد کرد، هم‌اکنون پس از سپری شدن چند سال از آغاز این قیام‌ها و باوجود انتظار تحول و دگرگونی مثبتی که مردم از این خیزش‌ها داشتند، تبعات و پیامدهای این قیام‌ها نه‌تنها آثار مطلوبی را در منطقه بر جای نگذاشته است؛ بلکه با بررسی اجمالی می‌توان به عدم مطلوبیت و ناکامی این قیام‌ها پی برد. همچنین مخالفت‌ها و دخالت بازیگران خارجی به‌ویژه عربستان و آمریکا که پیدایش و استقرار نظم نوین را در راستای اهداف و منافع منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت قلمداد می‌کنند؛ در تلاش برای ناکامی و شکست انقلاب‌های مردمی در خاورمیانه

و شمال آفریقا برآمدند تا از این طریق ضمن شکل‌گیری ساختار و نظم منطقه‌ای مورد نظر خود، به تامین و تضمین اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای خود و هم‌پیمانان منطقه‌ای کمک نمایند. در نهایت وجود مولفه‌هایی همچون حاکمیت‌های استبدادی و ساختار ناکارآمد اقتصادی، حضور و دخالت کشورهای خارجی، توسعه نقش و دخالت گروه‌های سلفی- تکفیری، گسترش تعارضات قومی- قبیله‌ای و وجود شبکه‌ای از منافع گروه‌های ذی‌نفوذ در صحنه سیاست کشورهای انقلابی در منطقه شمال آفریقا و غرب آسیا را می‌توان از عوامل شکست و ناکامی انقلاب‌های عربی در کشورهای منطقه و عدم موفقیت این کشورها در فرایند گذار به دموکراسی برشمرد.

فهرست منابع:

۱. اسدی، بیژن. (۱۳۸۵)، خلیج فارس و مسایل آن، تهران: انتشارات سمت، چاپ پنجم.
۲. اکبری کریم آبادی، نورالدین. (۱۳۹۰)، «تبیین قیام‌های اسلامی در کشورهای عربی از منظر تئوری انقلاب‌های اجتماعی جان فوران»، فصلنامه پانزده خرداد، سال نهم، شماره ۲۹.
۳. پورحسن، ناصر. (۱۳۹۲)، «ارزیابی عملکرد دولت اخوان المسلمین مصر در قبال مسئله فلسطین»، فصلنامه مطالعات فلسطین، سال دوم، شماره ۲۰ و ۲۱.
۴. پورسعید، فرزاد. (۱۳۹۰)، «بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره دوم، صص ۱۹۸-۱۵۹.
۵. ذوالفقاری، سیدمحمد. (۱۳۹۲)، «درآمدی بر جنبش سلفی در مصر، پیش و پس از انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱م»، مجله پژوهش‌های منطقه‌ای، سال اول، شماره ۱۰.
۶. امیر، عظیمی، دولت آبادی. (۱۳۹۴)، «دلالت‌های نظری وقایع انقلابی در کشورهای عربی برای تئوری‌پردازی انقلاب‌ها (با تاکید بر تئوری‌های نسل چهارم و انقلاب اسلامی ایران)»، فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی، سال چهارم، شماره ۱۳.
۷. فوران، جان. (۱۳۸۲)، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۸. کتاب، محمود و صمد کلاتری و کریم رضادوست. (۱۳۸۳)، «نظریه نظام جهانی جان فوران و انقلاب اسلامی ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۳.
۹. گلدستون، جک. (۱۳۸۵)، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمد تقی دلفروز، چاپ اول، تهران: کویر.
۱۰. میرعلی، محمدعلی. (۱۳۹۷)، «اندیشه سیاسی راشد الغنوشی و تاثیر آن بر تحولات سیاسی تونس»، فصلنامه سیاست متعالیه، سال ششم، شماره بیست و دوم.
۱۱. مصلی‌نژاد، عباس. (۱۳۹۳)، «تسری رقابت‌های ژئوپلیتیکی به تضادهای هویتی در خاورمیانه»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۳.
۱۲. نیاکوئی، سیدامیر. (۱۳۹۰)، کالبد شکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب، تهران: نشر میزان، چاپ اول.
۱۳. هراتی، محمدجواد و علی ازرمی. (۱۳۹۶)، «تبیین جنبش‌های عربی بر مبنای مدل حکمرانی خوب»، فصلنامه سیاست جهانی، سال ۶، شماره ۲.
۱۴. یزدانی، عنایت‌الله و مصطفی قاسمی. (۱۳۹۵)، «تحلیلی بر دولت ور شکسته در لیبی»، فصلنامه دولت پژوهی، سال دوم، شماره ۶.

15. Achy, Lahcen. (2011), "Why Did Protests in Algeria Fail to Gain Momentum? Foreign Policy", [online] Available at: http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/03/31/why_did_protests_in_algeria_fail_to_gain_momentum [last accessed 4 June 2012].

16. Atrisi, T. (2012), "Ta'thîr al-'ab'âd al-tâ'ifiyya wa al-'ashâ'iriyya 'ala al-thawrât ۱۶۰

al-‘arabiyya [The influence of tribalism and sectarianism on the Arab revolutions]”, Journal of Arab affairs, Available at: <http://arabaffairsonline.org/ArticleViewer.aspx?ID=8ecf9590-6fa1-48b2-8040-47b3c09afbb7>.

17. Goldstone, Jack A. (2003), *Revolutions: Theoretical, Comparative, and Historical Studies*, Belmont, Calif: London: Wadsworth.

18. Goldstone, Jack A. (2009), “Rethinking Revolution: Integrating Origins, Processes, and Outcomes”, *CSSAAME (Comparative Studies of South Asia, Africa, and the Middle East)*, No. 8, Vol. 29, pp. 8-32.

19. Goldstone, Jack A. (2011), “Understanding the Revolution of 2011: Weakness and Resilience in Middle Eastern Autocracies”, *Foreign Affairs*, Vol. 90, No. 3, pp. 8-16.

20. Herb, Michael. (1999), *All in the Family: Absolutism, Revolution, and Democracy in the Middle Eastern Monarchies*, Albany: State University of New York Pres.

21. Kaufmann, Daniel. (2011), “Governance and the Arab World Transition: Reflections, Empirics and Implications for the International Community”, *brookings*, pp. 1-15.

22. Lulu, T. (2011), “Saudi Hegemony vs. The Arab Spring”, *Jadaliyya*, 10 April, Available at: <http://www.jadaliyya.com/pages/index/1212/saudi-hegemony-vs.-the-arab-spring/>.

23. Muasher, Marwan. (2014), *The Second Arab Awakening: And the Battle for Pluralism*, Publisher: Yale University Press, pp. 1-232.

24. Ottaway, Marina. (2011), “Bahrain: Between the US and Saudi Arabia”, *Carnegie Endowment for International Peace*, 4 April 2011. Available at: <http://carnegieendowment.org/2011/04/04/bahrain-between-united-states-and-saudiarabia/2tzk/>.

25. Paul Aarts and others. (2012), *From Resilience to Revolt*, Wetenschappelijk Onderzoek- en Documentatiecentrum (WODC) June 22, 2012.

26. Phillips, Sarah. (2009), *Al-Qa’ida, Tribes and Instability in Yemen*, Lowy Institute For International Policy, pp. 2-14.

27. Pollack, Kenneth M. and others. (2011), *The Arab Awakening: America and the Transformation of the Middle East*, Saban Center at the Brookings Institution Books, pp. 1- 401.

28. Ritter, Daniel P. (2015), *The Iron Cage of Liberalism International Politics and Unarmed Revolutions in the Middle East and North Africa*, Oxford University Press.
29. Sharqieh, Ibrahim. (2013), *A Lasting Peace? Yemen's Long Journey to National Reconciliation*, Al-Dhaah: BROOKINGS DOHA CENTER ANALYSIS PAPER, pp. 1-32.
30. Tatari, Eren. (2011), "My Word on Middle East uprising: Turn resentment toward better life", *Articles about Private Collections*, Available at: http://articles.orlandosentinel.com/2011-02-01/news/os-ed-mideast-chaos-myword-020111-20110131_1_tunisian-ben-ali-absolute-power/.
31. Ulrichsen, Kristian Coates. (2013), "Bahrain's Uprising: Regional Dimensions and International Consequences", *International Journal Of Security And Development*, (2(1):14).
32. Yom, Sean L. (2012), "Understanding the Resilience of Monarchy During the Arab Spring", *Foreign Policy Research Institute*, Available at: <Http://Www.Fpri.Org/Enotes/2012/201204.Yom.Monarchy-Arab-Spring.Pdf>.

تروریسم و سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه

نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15601986.1399.27.1.6.8

فریبرز ارغوانی پیرسلامی* مظفر حسنونند**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲

چکیده

تروریسم از مهمترین مفاهیم عرصه نظری و عملی سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. هدف این پژوهش تحلیل جایگاه تروریسم در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه است. این مقاله با تفکیک سطوح سیاست‌های اعلامی و نتیجه‌گرایی و با بهره‌گیری از مفهوم نهادمندی و دموکراسی در وضعیت دوران گذار و ارتباط آن با رویکرد پراگماتیسمی سیاست خارجی آمریکا به دنبال پاسخ به این سوال است که تروریسم چه جایگاهی در سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر داشته است؟ بر همین اساس فرضیه پژوهش چنین است: بعد از ۱۱ سپتامبر، سیاست خارجی آمریکا بر اساس سنت پراگماتیستی و رویکردی ابزاری به بهره‌برداری از تروریسم برای دستیابی به منافع خود پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که نخست، ۱۱ سپتامبر کلید مشروعیت‌بخشی خشونت و مداخله‌گرایی به شکل جنگ‌های پیش‌دستانه به بهانه مقابله با تروریسم بوده است و آمریکا به جای استراتژی مقابله، آن را فرصتی عاقلانه قلمداد کرده است؛ دوم، بین استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا، مقابله با تروریسم، حمایت از دموکراسی در خاورمیانه (در شکل گزینشی)، جنگ پیش‌دستانه ارتباط وجود دارد و دموکراسی مشروع‌ترین ابزار پراگماتیستی در کنار مدیریت تروریسم است و می‌تواند اسلام را با تروریسم پیوند بزند؛ سوم، سنت پراگماتیستی سیاست خارجی آمریکا با تمسک به ابزار تروریسم، به اهداف متعدد خود دست یافته است که عبارت‌اند از دفاع از دموکراسی و ارزش‌های لیبرالی از سوی آمریکا در کشورهای در حال گذار (انتقال) خاورمیانه، دستیابی به بازار نفت خاورمیانه و فروش تسلیحات.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی آمریکا، تروریسم، پراگماتیسم، دموکراسی، خاورمیانه.

*farghavani@shiraziu.ac.ir

* استادیار روابط بین‌الملل و عضو هیات علمی دانشگاه شیراز، ایران.

۱۶۳ mhasanvand@shirazu.ac.ir

** کاندیدای دکتری علوم سیاسی دانشگاه شیراز، ایران.